

# حج در آئینه ادب ک فارسی





## قبله عاشقان حق

محسن صافی

حج در آیینه ادب فارسی



چشم دل، شاهد حبیبم شد  
جلوه‌های فروغ یزدانی  
دل سرگشته را قرار آمد  
جسم و جانم ز گل معطر شد  
در درون حرم، رهم دادند  
جملگی، خیر مقدم گفتند  
سایه لطف ایزدی را فاش  
شستم آلوده پیکر مغرور  
جامه دل فریب دنیایی  
بستم احرام را به عزم حضور  
رهسپار دیار یار شدم  
لحظه‌های قشنگ عرفانی  
وقت تسبیح و ناله و راز است  
از چه افتاد من نمی‌دانم  
ترس و فکر و خیال دارم من

شکر ایزد، که حج نصیبم شد  
شد نصیبم، حیات عرفانی  
روزگار وصال یار آمد  
دامنم پر ز مشک و عنبر شد  
در مسیرم ملائک استادند  
خیل آنان، خوش آمدم گفتند  
دیدم الطاف سرمدی را فاش  
تا که محرم شوم به جامه نور  
دور کردم ز خود من و مایی  
تا شوم میهمان به بزم حضور  
طاقتم رفت و بسی قرار شدم  
به به از آن زمان روحانی  
در رحمت به روی ما باز است  
لرزه افتاد بر تن و جانم  
گرچه شوق وصال دارم من

در درونم کشاکش و غوغا  
 باید از حال خود، دگرگون شد  
 آسمانی شویم و افلاکی  
 گفتن تلبیه، چه شیرین است  
 باید آوای عشق را سرداد  
 ای خداوند مهربان، لبیک  
 ای تو بخشنده خطا، لبیک  
 ای سزوار هر ثنا، لبیک  
 مگه شهر پیمبر خاتم  
 خانه کعبه، خانه نور است  
 رو به کعبه بایست با تکریم  
 این بنای عظیم، بیت خداست  
 آستان مبارک یزدان  
 دل ز انوار حق مصفا کن  
 جایگاه فرشتگان، اینجاست  
 دور کعبه، طواف باید کرد  
 توبه باید نمود و استغفار  
 پا نهادم، به حجر اسماعیل  
 پشت دیوار ناودان طلا  
 باز کردم دریچه سینه  
 گشتم آنجا رها ز محنت من  
 خواستم از خدای استمداد  
 ریختم اشک و ناله‌ها کردم  
 سرکشیدم، شراب روحانی  
 کعبه را یک نشانه زیباست  
 خانه را چون طواف بنمودم

من کجا و وصال دوست کجا  
 از گذرگاه جسم، بیرون شد  
 وارسیم از سراچه خاکی  
 بانگ توحیدیانِ حق‌بین است  
 بانگ لبیک را مکرر داد  
 آفریننده جهان، لبیک  
 صاحب سفره عطا، لبیک  
 وای اگر بشنوم، که لا لبیک  
 سرزمین مقدس عالم  
 خانه عشق و بیت معمور است  
 در بر خالقت نما تعظیم  
 قبله عاشقان حق، اینجاست  
 مرکز وحدت مسلمانان  
 خانه ایزدی، تماشا کن  
 زادگاه علی، ولی خدا است  
 برگنه، اعتراف باید کرد  
 از خدا خواست، رحمت بسیار  
 روی کردم، به سوی ربّ جلیل  
 دست بردم به خواهش و به دعا  
 گفتم از سوز و راز دیرینه  
 مست گشتم، ز جام رحمت من  
 گاه با زمزمه گهی فریاد  
 عاشقانه، خدا خدا کردم  
 سیر کردم، به شهر سبحانی  
 حجر الاسود است و روح افزاست  
 صاحب خانه بود، مقصودم

با دل پاک و همّت والا  
 دل صد رنگ خویش، یک دله کن  
 یاد بنما در این مکان ز خلیل  
 یادی از تشنگی و گریه و اشک  
 مگه را چاهی از جنان باشد  
 تا رهانی دل پر از غم را  
 عرفاتست، وادی ایمن  
 باید آن جا وقوف بنمایی  
 خلوت عشق کن در این صحرا  
 ای خداوند عالم و دانا  
 جان مولا و جان پیغمبر  
 تا که جانت شود خدایی تر  
 شب مشعر رها کن آن و این  
 دست بر عجز و التجا بردار  
 شور و شوق و صفا سراپا شو  
 شب و روز منی که ممتاز است  
 چون که دیدی، ستون شیطانی  
 جمره رمی کردن آسان است  
 پس هماره تو خصم شیطان باش  
 با خدا عاشقان، هم آوا باش  
 پای مگذار در ره عصیان  
 فرد تسلیم خالق سبحان  
 حج اگر هست، حج ابراهیم  
 در منّا، درس زندگی آموز  
 لحظه امتثال فرمان است  
 داده فرمان، خدای سبحانی

از صفا تا به مروه سعی نما  
 با شکست غرور هروله کن  
 یادی از هاجر و ز اسماعیل  
 یادی از کربلا و اصغر و مشک  
 آب زمزم در آن روان باشد  
 نوش جان کن، تو آب زمزم را  
 نیست جای کمند اهریمن  
 سر تسلیم بر زمین سایی  
 می دهد بوی یوسف زهرا  
 دل گمراه ما نما بینا  
 از گناهان و جرم ما بگذر  
 قصد بیوته کن، شب مشعر  
 بر سر خوان ایزدی بنشین  
 راز دل را بگو تو با دادار  
 از برای منّا مهیا شو  
 روح انسان به حال پرواز است  
 سرزنش کن، تو نفس حیوانی  
 هر که تسلیم حق شد، انسان است  
 بنده حق شو و مسلمان باش  
 حکم حق را، ز جان پذیرا باش  
 دور شو از تباهی و طغیان  
 می نهد سر به طاعت یزدان  
 من و امثال من، چه می خواهیم؟  
 رسم و آداب بندگی آموز  
 سرنهادن به امر یزدان است  
 تا که اهدا کنی، تو قربانی

تا رسی در مقام ربّانی  
 تا کنی دیو نفس در زنجیر  
 سفر حج، همایش دین است  
 مگه یک سرزمین جاوید است  
 در زمین کویرسان حُجون  
 کن زیارت موحد صائب  
 بر مزار خدیجه کبری  
 بنشین و ادب کن و تعظیم  
 منزل بدر، وادی والاست  
 یاد کن از نبی و یارانش  
 ای مسلمان، وفاق باید داشت  
 مگه یک غار دیدنی دارد  
 آری این غار نور، غار حراست  
 دیده این غار، نور احمد را  
 ای خدایی که دل نوازی تو  
 شکر گویم که با ترانه عشق  
 سفر عشق گرچه کوتاه بود  
 ای خدا، هجر کعبه آسان نیست  
 لحظه‌های وداع آخر بار  
 بار الها! اگر گنهکارم

\*\*\*

طبعم اینک که غنچه‌سان بشکفت  
 در مدینه، دلم هوایی شد  
 شهر خورشید عشق را دیدم  
 گنبد سبز احمدی زیباست  
 آستان مقدّس نبوی

بر زمین زن، هوای نفسانی  
 حلق باید نمود، یا تقصیر  
 بازتاب نمایش دین است  
 وادی نور و عشق و توحید است  
 غم دل می‌شود بسی افزون  
 پدر شیر حق، ابوطالب  
 امّ محبوب حضرت زهرا  
 از خدایش بگیر اجر عظیم  
 بین راه مدینه و بطحاست  
 اولین غزوه و شهیدانش  
 وحدت و اتفاق، باید داشت  
 غار جاوید و ماندنی دارد  
 جایگاه نزول وحی خداست  
 راز او، با خدای سرمد را  
 رهگشایی و چاره سازی تو  
 راه دادی مرا به خانه عشق  
 لیک راه تو را به دل بگشود  
 درد ما را به جز تو درمان نیست  
 سخت اشک آور است و دل آزار  
 شرمسارم، ز جرم بسیارم

سخنی از مدینه باید گفت  
 مست صهبای آشنایی شد  
 جبهه بر خاک مهر ساییدم  
 دل ربا، غم زُدا و شادی زاست  
 بارگاه شریف مصطفوی

طرب انگیز و دلکش و زیبا  
 آن معما که عقده دلهاست  
 کیست زهرا، عزیز پیغمبر  
 گلشن هستی اش ثمر دارد  
 پرورانده به دامنش زینب  
 فاطمه، دختر رسول خدا  
 آن دیاری که خاکش عنبرساست  
 سالکانی که دُر مکنوند  
 لحظه‌ای برفراز عرفان شو  
 حسن اینجا نهاده سر در خاک  
 مجتبی، اسوه شکیبایی  
 بر سر قبر حضرت سجّاد  
 التّجا کن به حضرت باقر  
 بوسه بر تربت شقایق زن  
 بانوانی مزارشان اینجاست  
 خفته در خاک، دختران نبی  
 خواهران، همسران پیغمبر  
 عمه‌های رسول خوبی‌ها  
 مادر بو تراب، بنت اسد  
 خفته در این حدیقه پر یاس  
 می‌وزد از بهشت تازه نسیم  
 نور چشم پیمبر است این گل  
 از دگر قبرهاست، قبر عقیل  
 قبر بانو، حلیمه اطهر  
 در زیارت‌گه احد بنگر  
 صد تحیت به یادگار احد

با صفا هست و نیکو و والا  
 قبر پنهان حضرت زهراست  
 همسر دل شکسته حیدر  
 چون حسین و حسن پسر دارد  
 دختری پاک و شیردل چون اب  
 مادر یازده امام هدی  
 جای جایش نشانه گل‌هاست  
 در بقیع مدینه مدفونند  
 زائر مضعع امامان شو  
 با دل خسته و تن صد چاک  
 ماه رخشان برج زیبایی  
 اشک ریزان، ز کربلا کن یاد  
 کوه علم است و نطق من قاصر  
 سر به خاک امام صادق زن  
 که یکایک مقامشان والا است  
 نازنینان بوستان نبی  
 تربت این مکانشان بستر  
 عاتکه با صفیه در یک جا  
 بانوی با فضیلت و امجد  
 مادر سرو کربلا، عباس  
 بر سر خاک پاک ابراهیم  
 شافع صبح محشر است این گل  
 قبر فرزندان صادق، اسماعیل  
 دایمه مهربان پیغمبر  
 قبر حمزه، عموی پیغمبر  
 به شهیدان نامدار احد

رَبِّذَه وادی غم افزون است  
با وفا یار حضرت خاتم  
در مدینه وداع پایانی  
تلخ تلخست و آتش افروز است  
بارگاه محمدی، نور است  
می شود از بهشت بیرون رفت؟  
یا رب از لطف خود رواگردان  
«محسن صافی» سراپا شور

بوذر آن جا به خاک مدفونست  
راستگو و مقاوم و محکم  
با بقیع و رسول یزدانی  
دردناک و بلای جان سوز است  
دل بریدن مگر که میسور است؟  
با دو چشمان چشمه خون رفت؟  
آرزوی جمیع مشتاقان  
باز خواهد ز تو جواز حضور

۲۵ مهرماه ۱۳۸۲



